ایران و تشیع اشراقی در سروده های اقبال لاهوری

تکمیل همایون، ناصر

درآمد

تاکنون چندین بار در ایران و پاکستان،مجالس باشکوهی در تجلیل و بزرگداشت علاّمه محمّد اقبال لاهوری برگزار شده است و دانشمندان و شاعران و پژوهشگران از منظرهای گوناگون درباره‏ی‏ این«فیلسوف و شاعر و نواندیش دینی و شیدای فرهنگ و ادب‏ فارسی»سخن به میان آورده‏اند.

در روزهای پایانی آبان‏ماه گذشته،چند نهاد علمی و فرهنگی‏ چون دانشگاه تهران،مرکز گفت‏وگوی تمدن‏ها،شورای گسترش‏ زبان فارسی،ستاد چهره‏های ماندگار و مرکز نشر میراث مکتوب، «به مناسبت یکصد و بیست و هشتمین زادروز»آن«خودگر خودشکن خودنگر»جهان نوین اسلام و عرفان،همایش با شکوهی‏ در تالار فردوسی دانشکده‏ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران‏ برگزار کردند و آگاهی‏های جدیدی را در اختیار علاقه‏مندان اقبال و ادبیات جدید فارسی قرار دادند.

در این مقاله«ایران و فرهنگ ایران و باورمندی‏های ایرانیان» در سروده‏های اقبال مورد بررسی قرار گرفته است.

هندوستان،کانون و پناهگاه زبان فارسی

هندوستان از دیرباز به زبان فارسی علاقه‏مند بوده و به گونه‏یی‏ می‏توان به درستی ادعا کرد که آن شبه قاره یکی از کانون‏های این‏ زبان به شمار رفته است.متکلّمان زبان فارسی یا آشنایان به آن هم‏ مسلمان و هم غیر مسلمان بوده‏اند.علاقه‏مندی بیش‏تر مردم مسلمان‏ هندوستان به زبان و ادب فارسی به اعتبار دیانت و عرفان بوده است. نفوذ این زبان به لحاظ اجتماعی و دیوانی و فرهنگی و گرایش‏های‏ مردم از جنبه‏ی دینی و عرفانی و ذوقی،موجب پیدا شدن شاعران‏ بزرگی چون امیر خسرو،بیدل،غالب و ده‏ها و بلکه صدها شاعر و گوینده‏ی فارسی بوده است.

در مواقع سخت گذر تاریخی،مناطق فارسی زبان هند،حتا سرزمین‏های دیگر هندوستان که مردمش به زبان‏های دیگر متکلّم‏ بودند،همواره پناهگاه ایرانیان و اهل ذوق و نیایش بوده است.

در چنین سرزمین بابرکت،ستاره‏ی درخشان ادب و عرفان‏ فارسی-اقبال لاهوری-درخشش می‏یابد،بزرگ شاعری که‏ خاستگاهش در خیمه برهمنان کشمیر بوده،چنان‏که خود گوید:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی‏بینی‏ برهمن‏زاده‏ای رمز آشنای روم و تبریز است

اقبال،پدیده‏ی تاریخی-فرهنگی هندوستان

محمّد اقبال،فرزند شیخ نور محمّد،مسلمان و متّقی در سال‏ 1877 میلادی(1294 ق)تولد یافت.در مکتب‏خانه‏های کهن و مدرسه‏های قدیمی به زبان‏های اردو و فارسی تحصیلات مقدماتی‏ خود را آغاز کرد.در همنشینی با شیخ عبد العلی هروی از شیعیان‏ مشهد که مقیم منطقه بود و از دوستان پدر اقبال به شمار می‏رفت، زبان فارسی خود را غنا بخشید و با مذهب تشیّع نیز آشنایی پیدا کرد و به مرور زبان عربی را نیز فراگرفت و بالطبع در آن روزگار که‏ استعمار شوم بریتانیا می‏کوشید تا زبان فارسی را نابود کند و زبان‏ انگلیسی را جایگزین آن نماید،اقبال با زبان انگلیسی هم آشنایی‏ کامل یافت.به دانشگاه یا کالج«اسکاچ میشن ẓScoch Mission رفت و تا سال 1897 میلادی(1315 ق)،یعنی زمانی که در میهن‏ ما جنبش مشروطه‏خواهی آغاز شده بود،در سن 28 سالگی برای‏ تکمیل تحصیلات خود به انگلستان رفت و در آن‏جا از طریق‏ پروفسور ادوارد براون Edward G.Browne ،با ادب فارسی و منابع پژوهشی آشنایی بیش‏تر یافت و از طریق پروفسور نیکلسون‏ Reynold Nicholson با عرفان و تصوف اسلامی آشناتر شد.پس‏ از مدتی به آلمان رفت و در دانشگاه هایدلبرگ Heidelberg که در رشته‏ی فلسفه ممتاز بود،به تحقیق و تحصیل پرداخت و در سال‏ 1908 میلادی(1326 ق)پس از اخذ درجه‏ی دکتری به هندوستان‏ بازگشت.

در هندوستان اندک‏اندک برپایه‏ی دریافت‏های فلسفی و آرمانی‏ خود در زمره‏ی مبارزان استقلال‏طلب هند درآمد و هم‏زمان با تألیف‏ و تصنیف کتاب‏های ارزنده و سرودن اشعار دل‏انگیز عرفانی و نگارش مقالات سودمند و تدریس و تعلیم در دانشگاه،در راه آزادی‏ هند از سلطه‏ی استعماری انگلستان،از هیچ کوششی دریغ نکرد و با آن‏که طعم شیرین«آزادی وطن»را نچشید و در سال 1938 میلادی(1316 ش)چشم از جهان فروبست،امّا نام او به عنوان یکی‏ از بانیان پاکستان و مجاهدان بزرگ فرهنگی مسلمانان هند، بلندآوازه مانده است.

چند منظر از اندیشه‏ها و آرمان‏های اقبال

در این نوشتار،قصد آن نیست که از اندیشه‏ها و آرمان‏های اقبال‏ و منزلت ادبی و هنری او سخن به میان آید.به باور من اقبال‏ لاهوری مردی متفکر،با دیانت،مصلح،ضدّ خرافات و ریاکاری،اهل‏ تسامح،در خط اتحاد مسلمانان،دور از القائات اهل فرهنگ،علاقه‏مند به خودیافتگی فرهنگی و دینی بوده است.زندگی او همه گاه در راه‏ عقیده و ایمان و آرمانش بود و 61 سال عمر خود را آگاهانه و صمیمانه در این راه نهاد که در چند منظر از آن یاد می‏شود:

منظر اول،به لحاظ دینی و فقه شریعت،اقبال در زمره‏ی‏ مسلمانان اهل تسنّن،امّا طرفدار اتحاد اسلام قرار دارد.به لحاظ توحید و خداشناسی،در زمره‏ی مسلمانانی‏ست که وحدت حق را «عددی»نگرفته‏اند و جهان«اشراقی»را دریافته‏اند و این امر با فلسفه‏ی ما بعد الطبیعی تشیّع آشناتر است و در بسیاری از اشعار اقبال این واقعیت مشهود است که برای تمین و تبرّک به چند بیت از اشعار وی اشاره می‏شود:

درباره‏ی مولای متقیان علی(ع):

مسلم اول شه مردان علی‏ عشق را سرمایه‏ی ایمان علی‏ ای محو ثنای تو زبان‏ها ای یوسف کاروان جان‏ها

درباره‏ی فاطمه زهرا(س):

مریم از یک نسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زهرا عزیز

درباره‏ی سرور شهیدان حسین بن علی(ع):

آن امام عاشقان پور بتول‏ سرو آزادی ز بستان رسول

درباره«او»که«خواهد آمد»و نجات‏دهنده‏یی که عدالت را در منظر چشم جهانیان بر کرسی خواهد رساند:

غنچه ما گلستان در دامن است‏ چشم ما از صبح فردا روشن است‏ ای سوار اشهب دوران بیا ای فروغ دیده‏ی امکان بیا

منظر دوم،توجه خاص اقبال به بزرگان،فیلسوفان،متکلّمان و عارفان و شاعران فارسی‏زبان و ایرانی‏ست.از حکما و علما و متکلّمان به:فارابی،ابن سینا،ابن مسکویه،جیلی،بیهقی،منصور، غزالی و رازی؛از عارفان به:شیخ عبد القادر گیلانی،شیخ شهاب الدین‏ سهروردی،شمس تبریزی،کمال خجندی؛از شاعران به:فردوسی، انوری،مسعود سعد سلمان،خاقانی،ناصر خسرو،نظامی،سنایی، عطار،مولوی،عراقی،سعدی،حافظ،جامی،شیخ محمود شبستری، عرفی،نظیری و حتا قاآنی و طاهره اشاره دارد.در این منظر به نقل‏ چند بیت بسنده می‏شود:

-

ای شناسای مقام بو علی‏ جرعه‏یی آرم ز جام بو علی

-

عطا کن شور رومی،سوز خسرو عطا کن صدق و اخلاص سنایی

-

ز اشکال جلال الدین رومی‏ به دیوار حریم دل بیاویز مطرب،غزلی،بیتی از مرشد روم آور تا غوطه زند جانم،در آتش تبریزی

-

پیر رومی خاک را اکسیر کرد تا غوطه زند جانم،در آتش تبریزی‏ شمع خود را هم چو رومی برفروز روم را در آتش تبریز سوز

منظر سوم،عنایت اقبال به ایران باستان و مظاهر فرهنگی‏ آن و شاهان و بزرگان حکومتی ایران و شهرها و منطقه‏های‏ گوناگون ایران زمین به‏طور کامل مشهود است.اشاره‏های متعدد به:

اهورامزدا،زروان،زند و پازند،زرتشت،مزدک،سلطان محمود، سنجر،طغرل،شیراز،ری،همدان،تبریز و جز این‏ها فراوان در آثار اقبال دیده می‏شود که فقط یک بیت از آن نشان می‏دهد مردی که‏ ایران را هیچ‏گاه ندیده بودند،چه‏گونه دلبستگی خود را به این‏ سرزمین نشان داده است:

زمین به پشت خود«الوند»و«بیستون»دارد غبار ماست که بر دوش او گران بوده است

منظر چهارم-علاقه‏مندی و شیفتگی اقبال به زبان و ادب‏ فارسی است که مقامی ممتاز دارد،چنان‏که اقبال خود فرماید:

-

گرچه هندی در عذوبت شکر است‏ طرز گفتار دری شیرین‏تر است‏ -پارسی بین تا ببینی گفته‏های رنگ رنگ‏ بگذر از مجموعه‏ی اردو که بی‏رنگ من است‏ -نوای من به عجم آتش کهن افروخت‏ عرب ز نغمه‏ی شوقم هنوز بی‏خبر است

اقبال به دلیل مقابله با انگلیس‏ها که می‏خواستند زبان انگلیسی را جانشین زبانی سازند که هشتصد سال در هندوستان حیات فرهنگی‏ داشته است،شاید به عمد زبان فارسی را بسیار بها داده است،یا این که خواسته است به زبانی که گروهی بیش‏تر بدان آشنایی دارند، اندیشه‏های خود را بیان دارد،او زبان فارسی آموخته است تا مکنونات قلبی خود را ظاهر سازد.گویند وقتی از او پرسیدند که چرا به فارسی شعر می‏سرایی؟پاسخ داد: It Comes to in Persian

منظر پنجم،عنایت و دلبستگی اقبال به ایران به معنای‏ فرهنگی و تاریخی است،چنان‏که فرماید:

محرم رازیم با ما راز گوی‏ آن‏چه می‏دانی از ایران باز گوی

اقبال رساله‏ی دکتری خود را درباره‏ی سیر حکمت در ایران‏ نوشته است:( The Development of Metaphysics in Persia )

اقبال با تمام وجود این بیت را سروده است:

تنم گلی ز خیابان جنّت کشمیر در از حریم حجاز و نوا ز شیراز است

دکتر جاوید اقبال از قول پدرش مرحوم علاّمه محمّد اقبال‏ لاهوری نوشته است:«اگر از من بپرسند که مهم‏ترین پیش‏آمد تاریخ‏ اسلام چیست؟من بدون تأمل می‏گویم:فتح ایران.جنگ نهاوند عرب‏ها را علاوه بر کشوری زیبا،یک تمدن قدیم داد.»

اقبال به ایران نادیده عشق می‏ورزید و می‏خواست که تهران‏ مرکز ملّت‏های شرق باشد و به سان ژنو،اختلافات مسلمانان با بحث‏ و گفت‏وگو در آن‏جا پایان پذیرد.

سخن پایانی

اقبال،شاعر برجسته‏ی فارسی سرای لاهور که در بسیاری از اندیشه‏گران جدید جهان اسلام اثرات سازنده و سرنوشت‏ساز باقی‏ گذاشته است،یکی از درخشان‏ترین گویندگان کانون فارسی سرایان‏ هندوستان به شمار می‏رود و به دلیل گستردگی دانش و هنر و آگاهی‏های ادبی و فلسفی،از پدیده‏های نادر فرهنگی زبان‏ فارسی‏ست که نام و یاد او همواره در ایران زمین و دیگر منطقه‏های‏ فارسی زبان جاودانه خواهد ماند.

علاّمه‏ی گرانمایه‏ی هندوستان در فلسفه و دیانت و شناخت‏ تشیّع اشراقی و امامان پاک‏اندیش و پاک‏کردار ممتاز بود،و ایران و ایرانیان و فرهنگ ایرانی را ارجمند می‏دانست.ملّت ایران و تمدن و فرهنگ آنان برای او احترام‏انگیز بود.وی به صاحبان قدرت و سلاطین جبّار و خودکامه اعتنایی نداشت،چنان‏که فرماید:

اُمم را از شهان پاینده‏تر دان‏ نمی‏بینی که ایران ماند و جم رفت!

علاّمه‏ی بلند پایه‏ی مشرق زمین که به اسلام یعنی ارمغان حجاز اعتقاد دارد،به ایران به عنوان زیور عجم دل بسته است و رستاخیز آینده‏ی جهان مسلمانان را در این خطه دیده است و به آنان که‏ سرزمین و مردم خود را رها کرده و در«سختی‏ها»گریخته‏اند،با زبان ملامت می‏گوید:

کهن شاخی که زیر سایه‏ی او پر درآوردی‏ چو برگش ریخت از وی آشیان برداشتن ننگ است

در پایان این نوشتار،با آوردن سروده‏ی دیگری از آن بزرگ‏مرد هنوز ناشناخته‏ی ادب فارسی و عرفان اسلامی،خطاب به جوانان‏ ایران زمین،امید است آینده‏ی روشن و بهتر و دادگرانه‏یی پیش آید که خواهد آمد و دورنمای آن هم اکنون هویداست:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم!جان من و جان شما!

امانت‏دار حافظ

نقی اصغری(فرهاد)-رشت

بیا این بار هم بشنو صدای یار حافظ را که من پیوسته می‏خوانم به دل اشعار حافظ را من از سرسبزی شعرم دگر چیزی نمی‏گویم‏ ز بس سرسبز می‏بینم طراوت‏زار حافظ را تمام بخش‏های آن،شراب شور می‏باشد و من انگار می‏نوشم می پُر بارِ حافظ را ز هر مه‏نامه‏ی حافظ هزاران داستان خوانم‏ و از افسانه‏های آن،غم دلدار حافظ را کلامش نغز و پُر معنا،و هر تفسیر آن زیبا چه راحت می‏کند افشا،همه اسرار حافظ را طریق عشق می‏پوید،به یک تفسیر عرفانی‏ بیا این دل ستایش کن امانت‏دار حافظ را و«فرهاد»آخرین حرفِ دلش را گفت،باور کن‏ «امین»هم دوست می‏دارد ز دل گفتار حافظ را